

نقل به معنا در روایات؛ ملاک‌ها و شاخص‌های تشخیص

محمد شریفی (دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران)

m.sharifi@umz.ac.ir

طاهره کریمی (دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران)

Taheri.atefe ۲۰@yahoo.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵)

چکیده

نقل به معنا، در برابر نقل به لفظ، نقل معنای کلام، بدون تکیه بر عین الفاظِ کلام گوینده است. بیشتر روایاتی که به دست ما رسیده، از همین دسته‌اند. به این معنا که مقصود سخنی را بیان فرموده، راوی یا راویان متعدد، پس از مدتی، با توجه به توانمندی خود، در درک و فهم معنای کلام، در بیشتر موارد، لفظ یا الفاظ مقصود را با لفظ یا الفاظی هم‌معنا، از سوی خود جایگزین کرده‌اند؛ یعنی به جای الفاظ کلام مقصود، معنای کلام ایشان را به دیگران منتقل کرده‌اند که این خود به دو صورت متصور است: به صورت غیر عمدى که به میزان دقت و ضبط راوی بر می‌گردد و به صورت عمدى به گونه‌ای که راوی از روی اختیار و بر اساس توانمندی خود در درک و فهم معنای کلام، الفاظ حدیث را جایگزین می‌کرده است. به چنین روایاتی، روایات نقل به معنا گفته می‌شود. به دیگر سخن، روایات نقل به معنا در واقع بخشی از روایات مشابه با موضوع یکسان‌اند که اطمینان به صدور آن‌ها از یک مقصود در یک مجلس حاصل می‌شود. چنین روایاتی برخی منقول از یک راوی از اصحاب مباشر و بنام ایشان‌اند، برخی از راویان متعددند که گاهی مستقیماً و در مواردی با واسطه از ایشان نقل شده‌اند که با توجه به اتحاد یا اختلافشان در راوی، می‌توان آن‌ها را در دو قسم کلی جای داد؛ قسم اول در هر سه مؤلفه موضوع، مروی عنده و راوی، وحدت دارند. قسم دوم در دو مؤلفه اول، متحد و در سومی مختلف‌اند. پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی، از روایات همنوع بافرض مذکور، عواملی را به عنوان شاخص‌های تشخیص نقل معنا، پیش روی محقّقان نهاده است. نتیجه این‌که اختلاف در جزئیات خبر یک واقعه خارجی، وجود رکاکت لفظی یا معنوی در کلام مقصود، مخالفت با نصوص قطعی اعم از قرآن، سنت و تاریخ، ادراج در متن حدیث از سوی راوی جهت تفسیر و توضیح سخن امام، وجود راوی نقل معنا کننده در سند، تلخیص نادرست روایات، تبدیل روایات مرسلا به مستند از سوی راویان و عرضه روایات بر مقصود، از مهم‌ترین شاخص‌های تشخیص نقل معنا در روایات‌اند.

کلیدواژه‌ها: نقل به معنا، نقل به لفظ، تلخیص حدیث، تقطیع حدیث، ادرج در حدیث.



بيان مسئله

نقل به معنا، در مقابل نقل به لفظ، پدیده‌ای است که در تاریخ حدیث واقع شد و موجب تغییر در معنا و مراد معصوم[ؑ] از کلامشان گردید و از آفات مهم در حوزه حدیث است. در متن بسیاری از روایات، اختلاف (صدر، ۱۴۱۷: ۳۲/۷) و نیز اضطراب و تشویش به وجود آورده، به طوری که گاهی فهم حدیث را دشوار کرده؛ تحریف یا تصحیف الفاظ روایات را موجب شده (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳۵۲/۱۴ و ۹۶/۱۶ و ۱۹۹/۸) بهویژه با اختلال در معنای احادیث، آنها را دچار تعارض نموده و گاهی هم سبب کمتر شدن تعداد گزارش‌ها در خبر متواتر شده است. بنابراین، در تشخیص این مسئله که احادیث، همان کلمات و عباراتی هستند که از معصوم[ؑ] صادر شده یا این‌که نقل معنا شده‌اند، به ملاک‌هایی نیاز است. برای یافتن این ملاک‌ها، باید روایات وارد از معصومان[ؑ] را به‌دقت بررسی کرد و نقل‌های متعدد در یک موضوع را گردآورد و به الفاظ و عبارات آن توجه نمود.

برای این کار، نخست باید دنبال اتحاد دو یا چند روایت در یک موضوع و بعد معصومی که از ایشان نقل شده و در پایان، راوی از معصوم[ؑ] بود. اگر آن راوی که مستقیماً روایت را از امام دریافت کرده و به اصطلاح از اصحاب خاص و مباشر امام[ؑ] و اهل فهم[ؑ] روایت بوده است، و نیز اهل ضبط و ثبت و همیشه مقید به کتابت، توانمند در لغت عرب و آگاه به مصالح شرعی موجود در کلام معصوم[ؑ] بوده، احتمال نقل به معنا از سوی وی ضعیف است و انعطاف در نقل معنای احادیث به طبقات بعدی بر می‌گردد. اگر چنین نباشد، خود وی، کلام را برای راوی بعدی نقل به معنا نموده است. لذا اگر تفاوت معنایی در عبارات مختلف، موجب پیدایش حدیث جدیدی، به لحاظ معنا نشده و تنها در ظاهر متفاوت به نظر می‌رسند، یا تظاهر به تعارض دارند، آن احادیث، از مقوله نقل به معناست. این پژوهش به‌دبال پاسخ به این پرسش است که: برای تشخیص روایات نقل معنا - از اصل آن یا حکم به این‌که از موارد نقل به معنا هست یا خیر - چه شاخص‌هایی را باید در نظر گرفت تا میزان برای ارزیابی روایات باشد؟ همچنین ملاک‌ها و معیارهای تشخیص روایت نقل به معنای نادرست از نقل به معنای درست کدام است؟ تا به‌واسطه این ملاک‌ها، بتوان در تعارض بین اخبار یا قضاوت و داوری درباره کلام صادره از معصومان[ؑ]، زمانی که چند روایت در یک موضوع وارد شده، به راحتی این روایات را تمیز داد؛ اگر چه نتوان، روایت نقل به لفظ را از نقل به معنا تشخیص داد.

لذا با توجه به فراوانی وقوع نقل معنا، ابعاد مهم این مسئله و پیامدهای حاصل از آن، باید به دنبال تشخیص وقوع نقل معنا و معرفی شاخص‌های آن بود. به همین جهت، این مقاله به بررسی این موضوع پرداخته است. هر چند در اصل وقوع و آثار و ابعاد آن، پژوهش‌هایی صورت گرفته (مهریزی، ۱۳۷۵: ۳۹-۵۶؛ دلبری، ۱۳۸۹: ۹۲-۵۹؛ پاکتچی، ۱۳۹۴: ۳۰-۵۲۹)؛ ولی درباره موضوع این مقاله - که هدفش گردآوری شاخص‌هاست -، کار منسجم و جامعی صورت نگرفته و در این زمینه، اثری مکتوب دیده نشده است.

تعريف شاخص و ملاک

مراد از شاخص یا ملاک، مؤلفه‌ای است که ما را در تشخیص دقیق چیزی یاری دهد. برای تشخیص روایات نقل به معنا، با دوگروه مؤلفه‌ها روبرو هستیم: مؤلفه‌های عمومی و کلی که به آن شاخص و ملاک کلی گفته می‌شود که این مؤلفه‌های کلی، زیرشاخص‌هایی دارند که آن‌ها، شاخص‌های جزئی تشخیص نقل به معنایند. در این مقاله، بررسی احادیث، با محوریت آن دسته از احادیثی انجام گرفته که معنای واحد را با الفاظ مختلفی، به چند صورت، گزارش کرده‌اند، درحالی که از سوی یک امام[ؑ] و یک راوی از اصحاب بنام امام[ؑ] نقل شده‌اند. لذا در یک تقسیم‌بندی کلی، این روایات را می‌توان با توجه به اتحاد یا اختلاف آن‌ها نسبت به هم در سه عنصر: موضوع، مروی عنه و راوی در دو قسم اصلی جای داد و در ذیل آن، شاخص‌ها و ملاک‌های مربوط به هر دسته را گزارش کرد. به دلیل گستردن بحث و حجم زیاد مطالب، این شاخص‌ها، دست کم باید در دو مقاله و به صورت پیاپی ارائه شود. روایات مورد بررسی در این مقاله، روایاتی هستند که در هر سه مؤلفه موضوع، راوی و مروی عنه، وحدت دارند.

وحدت روایات در موضوع، مروی عنه و راوی

هر چند بسیاری از روایات، در مجموعه روایی فریقین، مشابه و هم معنا هستند، ولی همه روایات مشابه در این قسم جای نمی‌گیرند؛ زیرا وجود تشابه روایات با هم، نشانه اتحاد آن‌ها در صدور نیست. چه بسا روایات فراوانی از چند معصوم[ؑ] در یک مسئله و موضوع وارد شده که محل بحث این مقاله نیست؛ بلکه قید وحدت در «مروی عنه» می‌رساند که صدور این روایات هم موضوع، از یک معصوم[ؑ] و در یک مجلس بوده و نقل مستقلی نبوده که دو یا چند روایت

باشند، بلکه نقل به معنا از سوی راویان بعدی، سبب تعدد آنها شده است. از روایات این قسم با توجه به اختلافشان، می‌توان شاخص‌های زیر را معرفی نمود.

۱۹. مخالفت با قرآن و سنت متواتر و قطعی

یکی از موارد دستیابی به حدیث صحیح در حوزه نقل به معنا، عرضه آن بر قرآن است. سنت عملی و واقعی نیز - نه سنت قولی و محکی - از دیگر منابع معتبر، برای عرضه روایات است. لذا گاهی دو یا چند روایت در یک موضوع از یک مروی عنه و راوی، وارد شده که برخی از آنها با قرآن یا سنت قطعی و یا با هر دو مخالف است. چنین اتفاقی، نتیجه بی‌توجهی در نقل به معنای روایت است. در این بحث به دلیل ضيق مقاله، به روایاتی استناد می‌شود که با قرآن و نیز با سنت عملی رسول اکرم ﷺ مخالف‌اند. مثلاً درباره لزوم دادن مهریه زن و ساقط نشدن آن در هر صورت، چهار روایت از امام صادق علیه السلام از چهار طریق وارد شده که کلینی در باب «الرَّجُلُ يَتَرَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَدْخُلُ بَهَا قَبْلَ أَنْ يُعْطِيَهَا شَيْئًا»، سه روایت را از عبدالحمید بن عواض طائی با اختلاف در الفاظ نقل کرده است. در نقل اول چنین آمده است:

... عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَوَّاضٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: أَتَرَوَّجُ الْمَرْأَةَ، أَيْصُلُحُ لِي أَنْ أُوقِعَهَا وَلَمْ أَنْقُدْهَا مِنْ مَهْرِهَا شَيْئًا؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِنَّمَا هُوَ دِينُ عَلَيْكَ» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۰؛ همین روایت با سند دیگری از عبدالحمید بن عواض، با مقدم کردن «امرأة»؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۵۹/۷؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۲۱/۳؛ حرامی، ۱۴۰۹: ۲۵۹/۲۱)؛ ... عبدالحمید بن عواض گفت: به امام صادق علیه السلام، عرض کرد: با زنی ازدواج بکنم، آیا شایسته است که من بخشی از مهریه‌اش را پرداخت نکرده باشم، با او همخواهگی کنم؟ حضرت فرمود: «بله؛ امّا مهر، دینی بر ذمّه مرد خواهد بود».

نقل دیگر را، از طریق دیگری از همین راوی، به این صورت آورده است:

... عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّاطَنِيِّ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ: قَلْتُ لَهُ: أَتَرَوَّجُ الْمَرْأَةَ وَأَدْخُلُ بَهَا وَلَا أُعْطِيَهَا شَيْئًا؟ قَالَ: «نَعَمْ، يَكُونُ دِينًا لَهَا عَلَيْكَ» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۰؛ همین روایت با جابه‌جایی «علیک لها»؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۵۷/۷؛ همو: ۲۲۲/۳؛ حرامی، ۱۴۰۹: ۷/۲۵۹)؛ عبدالحمید طائی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا می‌شود با زنی ازدواج بکنم و آمیزش نمایم؛ ولی چیزی به او ندهم؟ فرمود: «بله، بدھی‌ای است که به عهده مرد است».

کلینی روایت سوم را از طریق سومی با عبارات افزون تری آورده است:

... عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَوَاضٍ الطَّائِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَتَرَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَلَا يَكُونُ عِنْدُهُ مَا يُعْطِيهَا فَيَدْخُلُ بِهَا. قَالَ: لَا بَأْسَ، إِنَّمَا هُوَ دَيْنُ لَهَا عَلَيْهِ (کلینی، ۱۴۳۰/۵: ۴۱۴؛ همین روایت با جابه جایی «لَهَا عَلَيْهِ»، به جای «عَلَيْهِ لَهَا»؛ طوسی، ۱۳۶۵/۷: ۳۵۹؛ همو، ۱۳۶۳/۲: ۲۲۱)؛ ... عبد الحميد بن عواض طائی گفت: از امام صادق درباره مردی پرسیدم که با زن ازدواج می کند، ولی چیزی ندارد که به او بدهد، و با او آمیزش می کند. فرمود: «اشکالی ندارد. بدھی ای است که به ذمّه مرد دارد».

صورت چهارم، روایتی است که در تهذیب شیخ طوسی دیده می شود:

... عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْخَالِقِ. قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَتَرَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَدْخُلُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُعْطِيهَا شَيْئًا. قَالَ: هُوَ دَيْنُ عَلَيْهِ (همان؛ حر عاملی، ۱۳۶۵/۲۱: ۲۶۰)؛ ... عبد الخالق گفت: از امام صادق درباره مردی پرسیدم که با زن ازدواج می کند، و پیش از پرداخت مهریه آمیزش می کند، فرمود: «بدھی ای است به عهده مرد».

در صورت اخیر بر خلاف سه صورت پیشین، از امام استفنا نشده، بلکه به صورت جمله خبری، گزارش شده و پاسخ امام، بیان شده است؛ یعنی راوی، ماجرا رخداده را برای امام مطرح و نظر امام را در این باره خواسته است. پاسخ امام این است که مهریه به صورت دین بر عهده مرد است. لذا مفهوم موافق کلام امام این است که «اگر چنین اتفاقی افتاد، مهریه آن زن، بر ذمّه شوهر همچنان باقی است و با زفاف ساقط نخواهد شد» (بهبودی، ۱۳۷۸: ۲۹۰).

از نظر شیخ طوسی، آیه «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدْقَاتِهِنَّ» دلیل باقی بودن مهریه زن بر ذمّه مرد، در صورت آمیزش بدون پرداخت مهریه است. از نظر ایشان، از زمانی که «صدقات»، را «مهر» نامیدند، خارج کردن آن [از ذمّه]، بر مرد واجب شده است (طوسی، ۱۳۶۵/۷: ۳۵۷-۳۵۸).

از این رو، بنابر گفته شیخ طوسی، اگر مرد، قبل از پرداخت مهر با زن آمیزش نماید، به سنت عمل نکرده است؛ چرا که سنت، دادن بخشی از مهر یا تمام آن [قبل از دخول] است؛ لذا مهر بر ذمّه مرد باقی است و بر او واجب است که هر وقت زن آن را بخواهد، مهر را تسلیم وی نماید (همان: ۳۵۸).

روایات پیشین، در سه صورت اول - که عبدالحمید طائی، به طور مستقل، سؤال خود را از امام در این باره پرسیده - به گونه‌ای نقل به معنا شده‌اند که خواهان فتوا از امام است و امام هم پاسخش بی‌اشکال بودن این کار است. در حالی که امام ؑ در پاسخ به گزارش از وقوع چنین عملی، در روایت عبدالخالق، آن را بی‌اشکال دانسته است، نه در مقام فتوا در پاسخ به استفتای راوی از ایشان.

از نظر بهبودی نیز روایت عبدالخالق، از امام صادق ع، به صورت «قضیّة في الواقع» وارد شده است؛ یعنی چنین اتفاقی افتاده و جواز دخول بدون تقدیم مهر، نه تنها مخالف فتوای قرآن، که مخالف دیگر روایات است (بهبودی، ۱۳۷۸: ۲۹۰).

۳. نامشخص بودن مرجع ضمیر در متن روایت

فقها و محدثان شیعی، روایت مضمره را حدیثی دانسته‌اند که نام معصوم ؑ در آن ذکر نشده باشد و به اصطلاح، پیچیدگی‌ای در نام معصوم ؑ دیده شود و نامش مشخص نباشد. چنان‌که صدر، در تعریف حدیث مضمر گفته است: «مضمره، حدیثی است که نام معصوم ؑ، نیامده باشد و افرون برآن، قرینه‌ای هم در جمله نباشد که منظور امام است و در اصطلاح، مضمر این است که یکی از صحابی یا اصحاب ائمه بگوید: «سأله عن كذا و أمرني كذا» و أمثال آن...»^۱ (صدر، بی‌تا: ۲۰۶). شیخ بهایی و مامقانی نیز برای مضمر، نزدیک به همین معنا گفته‌اند (عاملی، ۱۳۹۶: ۴؛ مامقانی، ۱۴۱۱: ۱/ ۳۳۳). با این تعریف، می‌توان گفت که مراد از روایت مضمره، دو صورت زیر است:

الف) مضمره به روایتی گویند که راوی در پایان سند آن، به جای نام امام، به ضمیر «ه» اکتفا نماید (مامقانی، ۱۴۱۱: ۱/ ۳۳۲). مثل این که راوی گفته باشد: «سأله عنك»، «سأله عنك»، «قلت له»، «عنه يقول»، «سمعته قال»، یا به صورت مجھولی «سُئلَ عَنْهُ» یا

۱- المضمر و منها مطويًّا ذكر المعصوم ؑ مع عدم ذكر ما يدل على أنه هو المراد. مضمر في الإصطلاح مثل أن يقول الصحابي أو أحد أصحاب الأئمة سأله عن كذا و أمرني بكذا و نحو ذلك، وهذا نوع من الحديث غير معروف عند الجمهور و استعمله أصحابنا للنتيجة وقال والد المصطفى و هو مضيق الحديث لاحتمال أن يكون المراد غير الإمام ؑ.

«قیل له»؛ ولی مرجع ضمیر نامشخص باشد. این نوع از مضمره، چون از بحث نقل به معنا خارج است، در اینجا، مراد نیست.

ب) گاهی نامشخص بودن مرجع ضمیر، مربوط به متن حدیث است. در این صورت، مراد از روایت مضمره، این است که ضمایر به گونه‌ای آورده شود که تشخیص مرجع ضمیر دشوار گردد و صراحت در مطلب نداشته باشد و این، موجب ضعف در روایت شده و در برخی موارد، از نقل به معنا ناشی می‌شود. مثل روایت وارد در جوامع حدیثی شیعه از امام صادق^ع که در شاخص قبلي به آن اشاره شده است:

... عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَاجَ وَ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «الْأُمُّ وَ الابنَةُ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا» يَعْنِي إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ ثُمَّ طَلَقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلْ بِهَا، فَإِنَّهُ إِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ أُمَّهَا، وَإِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ ابْنَتَهَا (کلینی، ۱۴۳۰: ۸۲۵/۱۰؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۲۷۳ و ۱۱۶۸؛ طوسی، ۱۳۶۳: ۲/۳ و ۱۵۷؛ حر عاملی، ۱۴۱۲: ۴۶۳/۲۰).

در حدیث مورد نظر، ضمیر «ها» در «بها»، مشخص نیست که به «أم» بر می‌گردد یا به «بنت»؛ زیرا به هرگدام از آن‌ها که برگردد، حکم نه یکسان، بلکه متفاوت می‌شود؛ لذا این کلام امام^ع به دلیل عدم تعیین، حجت نخواهد بود؛ زیرا جایز است که ضمیر در «بها» به «أم» برگردد. در آن صورت، معنای روایت این می‌شود: اگر نسبت به مادر دخول صورت نگرفته باشد، مادر و دختر در حیات یکسان‌اند (نجفی، ۱۹۸۱: ۲۹/۳۵۱).

هرچند خبر منقول از شیخ صدق نیز مؤید آن است و می‌گوید: «الْأُمُّ وَ الابنَةُ فِي هَذَا سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِأَحَدِهِمَا حَلَّتْ لَهُ الْأُخْرَى»، اگرچه برخی به احتمال قوی آن را برداشت تفسیری شیخ صدق از روایت دانسته‌اند، لکن این قول با قول دیگری که شیخ مفید آورده: «إِذَا تَزَوَّجَ الْبِنْتَ دَخَلَ بِهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ فَقَدْ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ الْأُمُّ»، منافات دارد (ر.ک: همان: ۳۵۱ - ۳۵۳).

این روایت با نصوص قطعی بهویژه قرآن نیز مخالف است. افزون بر این‌که شیخ طوسی روایت دیگری را نیز از امام صادق^ع آورده است که راوی درباره حکم ازدواج با مادر زن، وقتی که زنش بمیرد، در دو صورت آمیزش کردن و آمیزش نکردن بازن، از ایشان پرسید و امام^ع با توجه به تفصیل در سؤال، به تفصیل پاسخ داده و حکم حرمت را تنها در صورت آمیزش بازن، منحصر کرده‌اند (طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۲۷۳ و ۱۱۶۸؛ همو، ۱۳۶۳: ۳/۱۵۷).

با توجه به نگرانی مجلسی دوم در ضبط روایات - که ایشان بسیاری از روایات وارد در منابع شیعی را برگرفته از منابع اهل سنت می‌داند، که بعدها علمای اهل سنت آن روایات را ضعیف دانسته و از منابع خود حذف کرده‌اند (مجلسی، ۴: ۳۶۴ / ۱۴۰) - می‌توان گفت که این روایت، یا از منابع اهل سنت گرفته شده و فتوای علمای اهل سنت است، نه روایت از امام، لذا در سندهای تحریف واقع شده است، یا چنان که شیخ طوسی احتمال داده، این روایت به دلیل مطابقت با برخی مذاهب اهل سنت، ممکن است در شرایط تقویه از امام صادر شده باشد (طوسی، ۳: ۱۳۶۳ / ۱۵۸). بنابراین، به جهت مضمونه بودن روایت، حتی بر وفق مذهب فرقه‌ای از اهل سنت که این حکم، از آن آن‌هاست، معنای درستی از روایت نمی‌توان ارائه داد. در واقع این روایت به دلیل نامشخص بودن مرجع ضمیر «ها»، صراحت در معنا ندارد و معلوم نیست زنی که طلاق داده می‌شود، مادر است یا دختر، تا مخاطب متوجه حکم وی شود.

نتیجه این‌که، در هر دو صورت یادشده، این‌گونه روایات مضمونه را می‌توان از موارد نقل به معنا شمرد و چه بسا از مصاديق مشترک نقل به معنا با جعل، تحریف، یا نقل به معنا با تقویه نیز باشد. هر چند علت اضمار در هر یک، متفاوت است. در اولی، تقطیع روایتی دارای احکام و مسائل متفاوت است و دیگری، توریه و تقویه است. مثل سخن مشهور از عالم سنتی^۱ در پاسخ به این سوال که «علیؑ و ابابکر کدام یک به خلافت شایسته‌تر است؟»، از باب توریه یا تقویه گفت: «مَنْ كَانَ بِنْتُهُ فِي بَيْتِهِ» (القاضی النکری، ۱۴۲۱: ۴ / ۱۲۶). بنابر گفته ذہبی وی این سخن را در دوران اقتدار تشیع و احتمالاً برای خشنودی دو فرقه از وی گفته است (ذهبی، ۱۴۰۵: ۲۱ / ۳۷۱).

البته صاحب ریحانة الأدب، این سخن را از آن قطب الدین محمود شیعی^۲ دانسته که با پرسش از وی درباره افضلیت علی و ابوبکر، در ضمن شعری چنین پاسخ گفته است:

خیر الورى بعد النبى من بنته فى بيته من فى دجى ليل العمى ضوء الهدى فى زيته

(مدرس، ۱۳۷۴: ۴ / ۴۷۲)

۱. مشهور علماء گوینده این سخن را ابن جوزی دانسته‌اند.

۲. و سائله آخر أيام ظهور الشیعه، فقال: أفضليهما من كانت بنته تحته. وهذه عبارة محتملة ترضي الفرقين.

۳. عدهای آن را به قطب الدین محمود مکنی به ابوثنا از علمای قرن هشتم هجری نسبت داده‌اند.

ممکن است قطب الدین محمود، سخن ابن جوزی را در ضمن شعر خود آورده باشد که در اصطلاح ادبی، به چنین کاری «تضمين» می‌گویند.

۴. وجود جمله تفسیری

از شاخص‌هایی که معنا و مفهوم کلام معصوم را تغییر می‌دهد، داخل کردن سخن راوی در کلام معصوم است. برخی از راویان برای توضیح یا شرح کلام معصوم، کلام خود را داخل متن روایت کرده و آن را با عالمتی مشخص نمی‌کنند که اصطلاحاً به این کار «ادراج» می‌گویند و این خلط، موجب اشتباه کلام راوی با کلام معصوم می‌شود. در چنین مواردی، شباهه ادراج و نقل به معنا تواامان وجود دارد.^۱

بنابراین، گاهی دو یا چند روایتی در یک موضوع از یک مروی عنه نقل می‌شوند و در یکی یا بیشتر، عبارت تفسیری با فعل «اعنی» یا «يعنی» آمده است و نمی‌توان مشخص کرد که جمله تفسیری از مروی عنه وارد شده و به اصطلاح ادامه روایت از ایشان است، یا از خود راوی. یعنی راوی کلام مروی عنه را تفسیر و نظر تفسیری خود را در پایان کلام امام داخل نموده یا این‌که صاحبان جوامع حدیثی، برداشت و دیدگاه خود از آن روایت را ذیل آن آورده‌اند. مانند همان روایت مورد در بحث‌های پیشین که کلینی در الکافی، آن را با این سند آورده است:

عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أُبْنَىٰ أَبِيهِ، عَنْ أُبْنَىٰ عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَاجٍ وَ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «الْأُمُّ وَ الابْنَةُ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا» يَعْنِي إِذَا تَزَوَّجَ الْمُرْأَةُ، ثُمَّ طَلَقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، فَإِنَّهُ إِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ أُمَّهَا، وَ إِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ ابْنَتَهَا (کلینی، ۱۴۳۰: ۸۲۵)؛ جمیل بن دراج و حماد بن عثمان گفتند که امام صادق فرمود: مادر و دختر [یک زن در حکم ازدواج با آن‌ها مرد] یکسان‌اند، در صورتی که شخص با زن خود آمیزش نکرده باشد؛ یعنی اگر مردی با زنی ازدواج کند، و پیش از دخول، او را طلاق دهد، اگر بخواهد می‌تواند با مادر زنش ازدواج نماید و اگر بخواهد می‌تواند با دختر او ازدواج کند.

۱. ممکن است برخی توهمند که جمع بین این دو آسیب، ممکن نخواهد بود و این برداشت تناقض دارد. اگر دقت شود، تناقض شروطی دارد و وحدت در جهات هشتگانه شرط شده است؛ اما در اینجا ادراج چیزی است و نقل به معنا چیز دیگری.. یعنی جمعش در یک صورت است، نه در همه صور. وجهش این است که درج کننده، قصدش نقل به معنای تفصیلی باشد. یعنی درج شارحانه و نه درج افزایش متن.

نقل تهذیب و استبصار و نیز وسائل الشیعه، همان نقل کلینی است، تنها به جای «الابنة»، «البنت» آمده است (طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۲۷۳ و ۱۱۶۸؛ همو، ۱۳۶۳: ۳/۱۵۷ و ۵۷۲؛ حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۱۴/۳۵۵ و ۴۶۳؛ نجفی، ۱۹۸۱: ۲۹/۳۵۱)).

در نوادر اشعری، این روایت به گونه‌ای متفاوت آمده و نقل به معنا بودن روایت کلینی و طوسی را نشان می‌دهد:

إِنْ أَبِيْ عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحَدِهِمَا فِي رَجُلٍ تَرَوَّجَ الْمِرَأَةُ ثُمَّ طَلَقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا أَيْحُلَ لَهُ إِنْتَهَا؟ قَالَ: أَلِبْنُتُ وَالْأُمُّ فِي هَذَا سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِأَحَدِهِمَا حَلَّتْ لَهُ الْأُخْرَى؟ از یکی از دو امام (باقر و صادق) سوال شد که: مردی با زنی ازدواج می‌کند، قبل از این که با اوی آمیزش نماید، طلاقش می‌دهد. آیا دختر زن بر او حلال می‌شود؟ فرمود: «دختر و مادر در این مسئله برابرند. زمانی که با یکی از آن دو ازدواج کند و آمیزش نکند، آن دیگری بر او حلال است».

از نظر شیع حرّ و محدث نوری عبارت «یعنی إذا ترَوَّجَ الْمِرَأَةُ، ثُمَّ طَلَقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» تفسیر معنای روایت توسط راوی است که آن را در کلام معصوم داخل نموده است (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۲۰/۴۶۳؛ نوری، ۱۴۰۸: ۱۴/۱۴)، زیرا این بخش در نوادر اشعری وجود ندارد.

همیشه جمله تفسیری یا کلمات بیانگر تفسیر نمی‌آیند و نیز همیشه تفسیر از سوی راوی اول از امام نیست. گاهی جمله تفسیری بخشی از روایت به نظر می‌رسد و از سوی یکی از راویان در طبقات بعدی صورت گرفته است. برای نمونه:

عِدَّةُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَاءِ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ: الرَّجُلُ يَسْتَرِي الْجَارِيَةَ مِنَ السُّوقِ، فَيُولَدُهَا، ثُمَّ يَجِيءُ رَجُلٌ، فَيُقِيمُ الْبَيْنَةَ عَلَى أَنْهَا جَارِيَتُهُ لَمْ تُتَبَّعْ وَلَمْ تُوَهَّبْ. قَالَ: فَقَالَ لِي: «يَرِدُ إِلَيْهِ جَارِيَتُهُ، وَيُعَوِّضُهُ مِمَّا أَنْتَفَعَ». قَالَ: كَانَهُ مَعْنَاهُ قِيمَةُ الْوَلَدِ (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۰/۲۲۴؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۶۴؛ با الفاظی نزدیک: همو، ۱۳۶۴: ۳/۸۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۸/۷۴۹؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۱/۲۰۴)؛ زراهه گفت: به امام باقر عرض کرد: مردی کنیزی را از بازار می‌خرد و برایش فرزندی از او متولد می‌شود، آن گاه مرد دیگری دلیل می‌آورد که آن زن، کنیز او بوده است، نه آن

را فروخته و نه به کسی هدیه داده است. فرمود: «کنیز را به او باز می‌گرداند و قیمت استفاده‌ای را که از او بُرده، بپردازد». راوی گوید: گویا معنای این جواب آن است که قیمت بچه را بپردازد. البته در تهدیبین، لفظ «کان»، جایگزین «کانه» شده است. در روایت اخیر، چون کنیز نه فروخته شده و نه بخشیده شده، لذا کسی حق خرید و فروش کنیز را نداشته و خریدار کنیز باید ضمن برگرداندن کنیز، به ازای بهره‌ای که از او برد، به صاحب کنیز چیزی بدهد. این که چقدر باید بدهد در کلام امام معین نشده است؟ از نظر علامه مجلسی،^۱ از ظاهر کلام حریز بر می‌آید که زراره تصوّر کرده که خریدار از او بجهه آورده، لذا جمله «مَمَّا انتَفَعَ» را به «قِيمَةُ الْوَلَدِ» تفسیر کرده و گفته است: باید قیمت بچه برد را بدهند. لذا زراره به طور جزم و یقین بیان نکرده؛ چرا که ممکن است که مراد امام از انتفاع، وطی باشد. یعنی به اندازه‌ای که با او آمیزش کرده، باید قیمت پرداخت کند و قیمت آمیزش را یک دهم یا یک بیستم قیمت کنیز گفته‌اند. اگر مراد این باشد، دو تخمین می‌توان زد: یا قیمت هر بار آمیزش با کنیز باید پرداخت شود، یعنی مثلاً قیمت کنیز اگر صد درهم است، حق وطی را ده یا پنج درهم تعیین کردند؛ یا قیمت کل آمیزشی که با او شده، یک دهم یا یک بیستم است. حدس این است که راوی، این حرف را بر اساس نرخ بازار زده باشد.

گاهی عبارت تفسیری از خود امام علیه السلام است. مانند روایت عرضه شده از امام علی علیه السلام به امام صادق علیه السلام که فردی به امام علی علیه السلام گفت که شما را دوست دارم. امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمودند: «... أَعِدَّ لِلْفَقْرِ حِلْبَابًا...»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ إِنَّمَا قَالَ لَهُ أَعْدَدْتَ لِفَاقِئَكَ حِلْبَابًا يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ امیر المؤمنین علیه السلام، این گونه نفرمود؛ بلکه مرادشان این بوده که با دوستی ما برای روز قیامت - که روز فقر و تهیه‌ستی انسان است -، پوششی آماده ساختی. پس مقصودشان روز قیامت بوده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۷۲).

گاهی هم هر دو شق احتمال ممکن است. یعنی هم می‌تواند از امام باشد، هم از راوی.

برای نمونه:

۱. قوله: كأنه معناه، الظاهر أنّه من كلام حریز: إنّ زراره فسّر العوض بقيمة الولد، ولكن لم يجزم؛ لأنّه يمكن أن يكون المراد به ما يازاء الوطى من العشر أو نصف العشر.

قال الصادق ع: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ قَلْتَنِ لَمْ يُنْجِسْهُ شَيْئًا وَ الْقَلْتَانِ جَرَّتِانِ»؛ امام صادق فرمود: هرگاه آب به قدر دو قله باشد، چیزی آن را نجس نمی‌کند. قله سبو است. از نظر مجلسی اول، جمله تفسیری «والقلتان جرتان» ظاهراً تفسیری از راوی است و یا ممکن است که از امام باشد (مجلسی، ۱۴۱۴: ۲۰۷/۱).

٤. رکاکت

از دیگر شاخص‌های نقل به معنا، این است که روایتی نسبت به روایات دیگری که با همان مضامون و از همان راوی وارد شده، دارای رکاکت است. رکاکت از ریشه «رک» به معنای رقیق و ضعیف و دارای نقص است. کاربرد «رکیک» و «رُکاکة» برای انسان به معنای فرد فرومایه و پستی است که در عقل و رأی خود ضعیف، سست و ناتوان باشد (ابن منظور، ۱۴۱۰: ۴۳۲/۱۰ - ۴۳۴؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۲۶۹/۵). به کسی هم که علم و عقليش کم باشد «رکیک» گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۷۸/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۰: ۱۰/۳۴). بنابرگفتة یکی از محققان حدیثی، «از این مفاهیم و کاربردها می‌توان برداشت کرد که ضعف، سستی و کاستی در مفهوم لغوی رکاکت لحظ شده است» (نصیری، ۱۳۹۰: ۶۷۶).

رکاکت در اصطلاح، یعنی «هرگونه ضعف، کاستی و نارسانی در لفظ یا معنای حدیث، در سطحی که آن را از همسانی با گفتار معصومان ع خارج سازد» (همانجا). مراد از رکاکت در این جا رکاکت لفظ یا معنا و یا هر دو است.

از آن‌جا که «لغت عرب بسیار وسیع بوده و خصوصیات قواعد زبان در تغییر معانی کاملاً ذی دخل است» (شانه‌چی، ۱۳۸۶: ۱۵۵)، روایات مذکور نشان می‌دهد که راوی به دلیل ناتوانی در انتخاب لفظ در اثر ناآگاهی یا ضعف در قواعد و الفاظ زبان عربی و یا ضعف در جایگزین کردن الفاظ یا ضعف در بیان و انتقال لفظ معصوم ع، کلام را نه تنها به لحظ لفظ و ساختار، بلکه به جهت معنا نیز دارای رکاکت می‌کند و صدور کلام را از معصومان ع ناممکن می‌نمایاند. مانند روایتی که کلینی به دو طریق و با دو سند، روایتی از امام کاظم ع درباره طلاق همسر، از خطاب بن سلمه آورده است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ خَطَّابِ بْنِ سَلَمَةِ قَالَ: كَانَتْ عِنْدِي إِمْرَأَةٌ، تَصْفُ هَذَا الْأَمْرِ وَكَانَ أَبُوهَا كَذَلِكَ وَكَانَتْ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ وَكُنْتُ أَكْرَهُ طَلَقَهَا

لِمَرْفَقِي بِإِيمَانِهَا وَإِيمَانِ أَيْهَا، فَلَقِيتُ أَبَالْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ طَلاقِهَا فَقَالَ: «إِنِّي عَدَّا صَلَاةَ الظُّهُرِ». قَالَ: فَلَمَّا صَلَّيْتُ الظُّهُرَ أَتَيْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ صَلَّى وَجَلَّ. فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَجَلَّسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَبْتَدَأْنِي فَقَالَ: «يَا حَطَابُ كَانَ أَبِي زَوْجِي إِبْنَةَ عَمٍ لِي وَكَانَتْ سَيِّنَةُ الْخُلُقِ وَكَانَ أَبِي رُبَّمَا أَغْلَقَ وَعَلَيْهَا الْبَابَ أَنْ أَلْقَاهَا فَأَتَسْلَقَ الْحَائِطَ وَأَضْرُبُ مِنْهَا فَلَمَّا مَاتَ أَبِي طَلاقُهَا (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۱/۴۶۶)؛ حَطَابُ بْنُ سَلْمَهُ گفت: زَنِ شِيعِي دَاشْتَمْ كَه پدرش نیز شیعه بود؛ ولی زنم بداخلاق بود، اما من به خاطر معرفتم به شیعه بودن او و پدرش، طلاقش را نمی پسندیدم. به این خاطر، امام کاظم ع را دیدار کردم و خواستم از طلاق همسرم از ایشان بپرسم. لذا گفتمن: فدایت شوم! من به [مشورت با] شما نیز پیدا کردم. اجازه می دهید از شما سؤالم را بپرسم؟ فرمود: فردا نماز ظهر نزد من بیا. من فردایش، نماز ظهر را خواندم و ایشان را در حالی یافتم که نمازش را خوانده و نشسته بود. وارد شدم بر ایشان و پیش روی حضرت نشستم. امام پیش از من فرمود: «ای حَطَابُ! پدرم مرا به عقد دختر عمومیم در آورد. دختر عمومیم بداخلاق بود و پدرم گاهی درب را بر روی من و او می بست به این امید که من با همسرم آمیزش کنم؛ اما من از دیوار بالا می رفتم و از آن جا فرار می کردم. من هنگامی که پدرم وفات یافت، دختر عمومیم را طلاق دادم. حَطَابُ گفت: گفتمن: الله اکبر. به خدا سوگند! بی آن که بپرسم، جوابم را درباره حاجتم داد.

کلینی این روایت را از همین روایی و امام، بار دیگر این گونه گزارش کرده است:

أَحَمَدُ بْنُ مَهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَىٰ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ حَطَابِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع - وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَشْكُوا إِلَيْهِ مِنْ إِمْرَاتِي مِنْ سُوءِ خُلُقِهَا. فَأَبْتَدَأْنِي. فَقَالَ: إِنَّ أَبِي كَانَ زَوْجِي مَرَّةً إِمْرَأَةً سَيِّنَةُ الْخُلُقِ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي مَا يَمْنَعُكَ مِنْ فِرَاقِهَا. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَيْكَ؟ فَقُلْتُ فِيمَا يَبْيَنِي وَبَيْنَ نَفْسِي: قَدْ فَرَجَتَ عَنِّي... (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۱/۴۶۷)؛ حَطَابُ بْنُ سَلْمَهُ گفت: بر امام کاظم ع وارد شدم و می خواستم از همسر بدخلقم به ایشان شکایت کنم. آن حضرت پیش از [طرح پرسش] من فرمود: روزگاری پدرم زن بداخلاقی را به عقد من در آورد. من از بداخلاقی او به پدرم شکایت کردم. ایشان فرمود: «چه چیزی تو را از طلاق دادن همسرت باز می داشت؟ به راستی خدا اختیار او را به دست تو سپرده است». حَطَابُ گفت: پیش خود گفتمن: به راستی که گرو مشکلم را گشودید.

در طریق اول؛ دلیل نگه داشتن زن و راضی نبودن به طلاق وی، ایمان و تشیع همسر و خانواده‌اش مطرح شده است؛ یعنی منیّات خطاب در خبر آمده است. لذا از امام اجازه خواست برای طرح خواسته‌اش، امام طرح سوالش را به روز بعد موکول نمود؛ ولی در طریق دوم به چنین مطالبی اشاره نشد. به علاوه، طریق اول، امام صادق^ع را پدری نامهربان و ناخیرخواه معرفی کرده است که در مسئله خلوت پسر و عروس خود دخالت مستقیم می‌نموده و به قرینه جمله «کان أغلىق»، چندین بار با وجود اکراه داماد، دنبال برقراری آمیزش بین آن دو بوده است. ویژگی‌های یادشده با روحیات و خلقویات آن ذوات مقدّسه - که منبع ادب، حیا و عاطفه بودند -، کاملاً ناسازگار است. همچنین نسبتی که به امام کاظم^ع داده شده که برای اکراه از آمیزش با همسر شرعی‌اش، از دیوار بالا می‌رفت و پا به فرار می‌گذاشت و نیز بیان الفاظ به گونه‌ای است که گویا امام کاظم^ع منتظر مرگ پدرشان ماند تا بعد از رحلت پدرش، از شرّ چنین زنی خود را خلاص کند. دیگر این‌که چطور می‌توان پذیرفت که امام^ع راز زندگی‌اش را برای مرد ییگانه، این‌گونه با جزئیات، بیان کرده باشد. این مطالب یاد شده، قراین و ادلہ‌ای است که صدور این حدیث را با این تفصیل، نزد یکی از اصحاب تراز چندم، از امام ناممکن می‌سازد؛ چرا که هیچ یک از عقای عالم، صدور چنین رفتاری را حتی از یک انسان سالم و عاقل نمی‌پذیرند، چه رسد به این‌که از امام معصوم^ع با نهایت ادب و حیا که یکی از رئیس فقهاء و علماء عالم است، صادر گردد. لذا این روایت، دارای رکاکت در الفاظ و معانی است و نمی‌تواند از امام کاظم^ع صادر شده باشد.

ولی در طریق دوم با وجود یکی بودن موضوع، راوی و مروی عنه، ممتاز لفظ دارد. نیز جواب امام صادق^ع هم با قرآن و سنت موافق است که حق طلاق را به مرد داده است.

۵. تلخیص

در نقل روایت، گاهی از لفظ یا الفاظ کلام معصومان^ع کاسته می‌شود یا به اصطلاح، روایت با افتادگی در متن همراه است. مثلاً حدیثی که در منابع روایی فریقین، به صورت «قیدوا العلم بالكتابة» شهرت دارد، و نمونه بارز نقل به معنا از نوع تلخیص در دوره صحابه است؛ زیرا این حدیث از چند طریق و با آسناد مختلفی وارد شده که هرکدام از این طریق‌ها، به برخی از صحابه می‌رسد و هرکدام از صحابه، روایت را با الفاظی متفاوت از دیگری نقل کرده‌اند.

حاکم نیشابوری، از عبدالله بن عمرو عاص، با لفظ «قیل» این گونه آورده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرُو بْنِ عَاصٍ: أَنَّهُ قَالَ: قَيْدُوا الْعِلْمَ، قَيْلٌ: وَ مَا تَقْيِيدُهُ؟ قَالَ: كِتَابِيَهُ (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۰۶/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲/۱۵۲)؛ عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: رسول خدا فرمود: «علم را در بند کنید». گفتم: در بند کردن علم چگونه است؟ فرمود: «نوشتن آن است».

با لفظی نزدیک و با جایگزینی فعل متکلم وحده «أَقْيَد» به فعل امر جمع مذکور «قَيْدُوا»، در دیگر منابع نیز وارد شده است (شهید ثانی، ۲۶۷: ۹؛ احسایی، ۱۴۰۵: ۱/۶۸؛ نوری، ۱۴۰۸: ۱۷/۲۸۸).

با وجود این که این نقل، در مستدرک حاکم به صورت مسنده، از «عبدالله بن عمرو بن العاص» راوی قول رسول الله و از صحابی است، اما در منابع دیگر، همین مضمون از عبدالله بن عمر نقل شده است:

«رُوَىَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَطَاءَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْيَدُ الْعِلْمَ [؟] قَالَ نَعَمْ. قَبِيلٌ وَ مَا تَقْيِيدُهُ قَالَ كِتَابِيَّهُ» (احسایی، ۱۴۰۵: ۱/۶۸؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲/۱۴۷)؛ نوری، ۱۴۰۸: ۱۷/۲۸۸؛ عبدالله بن عمر گفت: گفتم: ای رسول خدا! علم را در بند کنیم؟ فرمود: «آری!». گفته شد: در بند کردن علم چیست؟ فرمود: «نوشتن آن است».

به نظر می‌رسد که نام هریک از دو راوی «ابن عمر» و «ابن عمرو» به ظنّ قوی تصحیف دیگری باشد. مؤید آن پسوند «عاص» در برخی از نقل‌های است. یعنی ممکن است که ابن عمر و «ابن عمر»، به «ابن عمرو» تصحیف شده و راویان بعدی این حدیث را از ابن عمر نقل کرده باشند یا به عکس ظنّ خویش مانع خلط بین ابن عمر و ابن عمرو شده‌اند.

این روایت، به صورت نقل به معنا شده «قَيْدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ» یا «قَيْدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ»، در منابع روایی اهل سنت دیده می‌شود، اما نه به عنوان سخن نبوی ﷺ؛ بلکه توصیه‌ای است که به برخی از صحابه از جمله به انس (ابو خثیمہ، ۱۴۰۳: ۱/۲۹؛ خطیب بغدادی، الف، بی‌تا: ۱/۴۹۹؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱/۱۸۸)، عمر بن خطاب (ابن ابی شیبہ، بی‌تا: ۹/۴؛ دارمی، ۱۴۰۷: ۱/۱۳۸)، ابن عمر (ر. ک: دارمی، ۱۴۰۷: ۱/۱۳۸) و ابن عباس (همان؛ نمری،

۱۴۲۴: ۱۴۶/۱) نسبت داده شده است؛ ولی در تقييد العلم خطيب بغدادي، و نيز در تفاسير

اهل سنت، حديث نبوی ﷺ گزارش شده است:

رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَكَّهُ قَالَ: «قَيْدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ» (خطيب بغدادي، ۱۹۷۴/۱)

۱۲۷: همو، الف، بي تا: ۴۹۹/۱؛ ر. ك: قرطبي، ۱۳۸۴/۱۱/۲۰؛ ابن كثير، ۱۴۲۰/۸: ۴۳؛

رازي، ۱۴۲۱/۳۱: ۱۸/۱؛ نمري، ۱۴۲۴/۱: ۱۴۵).

۶. تقطيع

گاهی دو یا چند روایت وجود دارد که برخی از آن‌ها، حدیث کاملی است و در برخی،
بخشی از حدیث، حذف شده است و در برخی دیگر همان بخش محفوظ، به صورت حدیث
مستقل در برخی منابع دیده می‌شود. مثلاً حدیثی از امام باقر علیه السلام در الكافی با دو سند از محمد
بن مسلم وارد شده که در سند اول، آمده است:

...، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَعْجُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّ،
قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَاقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَادْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَ
عِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِي مَنْ أَحَبُّ؛ أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ
آمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهَى، وَإِيَّاكَ أُثِبُّ وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ» (کلینی، ۱۴۳۰/۱: ۲۳ - ۲۴؛ این حدیث با همین
سند، با جایه‌جایی دو عبارت «إِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أُثِبُّ» (برقی، ۱۳۷۱/۱؛ ابن بابویه،
۱۹۲/۱: ۴۱۹)؛ امام باقر علیه السلام: خدا وقتی عقل را آفرید، او را به سخن آورد و به او فرمود: رو
بیاور. و او رو آورد. سپس فرمود: برگرد. و او برگشت. سپس فرمود: به عزت و جلال سوگند،
من آفریده‌ای محبوب‌تر از تو نیافریده‌ام و تو را کامل نکردم، مگر برای محبوبانم. من تنها به تو
امر می‌کنم و تو را نهی می‌کنم، به تو ثواب می‌دهم و تو را عذاب می‌کنم.
سند دوم:

... عَنْ أَبْنِ أَبِي تَحْرَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّ، قَالَ:
«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ، قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَاقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَادْبَرَ، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا
خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ، إِيَّاكَ آمُرُ، وَإِيَّاكَ أَنْهَى، وَإِيَّاكَ أُثِبُّ، وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ» (کلینی،
۱۴۳۰/۱: ۵۹).

در این دو روایت با وجود اشتراک دو راوی (محمد بن مسلم و علاء بن رزین)، هم جابه‌جایی الفاظ دیده می‌شود و هم الفاظی در روایت اول، اضافه دارد. عبارت «استنطقه ثم» و نیز عبارت «أَحَسَنَ مِنْكُ»، در روایت دوم جای عبارت طولانی «هُوَ أَحَبُّ إِلَيْنِي مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلُتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ، أَمَا وَ إِنِّي» قرار گرفته است. نیز جای حرف عطف «ثم» در روایت اول، در روایت دوم حرف «فاء» آمده است. با توجه به این که حرف عطف «ثم» دلالت بر ترتیب می‌کند و حرف «فاء» چنین دلالتی ندارد و نیز با توجه به روایات دیگری که نبی اکرم ﷺ را دارای عقل کمال و تمام می‌دانند، روایت دوم، نقل به معناست. ضمن این که در روایت اول، به لحاظ ترتیب امر و نهی به عقل، به لحاظ بلاغی و طبق صنعت لفظ و نشر مرتب، باید «أَثْيَبُ» بر «أَعَاقِبُ» مقدم می‌شد؛ هر چند تغییری در معنا ایجاد نشده است.

اشتراک دو روایت در محمد بن مسلم، از روایان تراز اول در سلسله روایان امام باقر علیه السلام، قرینه‌ای است بر این که امام علیه السلام برای فقیهی چون محمد بن مسلم، این مسئله را به دو شکل بیان نکرده است و نیز وجود اشتراک راوی بعد از محمد بن مسلم، یعنی علاء بن رزین، در هر دو روایت نشان می‌دهد که گمانه نقل به معنا از سوی رزین هم تضعیف می‌شود و روایان بعد از رزین، عامل نقل به معنا در این روایت‌اند.

۷. اختلاف در نسخه‌های متعدد حدیث

از آنجا که سنت استنساخ، در مواردی تصرفاتی را در احادیث به همراه داشته و موجب اختلاف در نسخه‌ها شده است، لذا گاهی نقل به معنا به اختلاف نسخه‌ها مربوط می‌شود؛ یعنی گاهی دو یا چند حدیث با یک موضوع، راوی و مروی عنه، در نسخه‌های متعدد به گونه‌های متفاوت، از هم نقل شده‌اند و دارای اختلاف الفاظ‌اند.

مثال‌کلینی در کتاب عقل و جهل در حدیث دوازدهم، روایتی طولانی از امام کاظم علیه السلام آورده که راوی آن هشام بن حکم است. در عبارتی از این روایت، آمده است:

«... يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَ دَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ، وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصُّمُّ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَطْيَّةً وَ مَطْيَّةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُّعُ وَ كَفَى بِكَ جَهَلًا أَنْ تَرْكَبَ مَا نُهِيَتَ عَنْهُ...» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱/۳۵)

ای هشام! هرچیزی نشانه‌ای دارد و نشانه خرد، اندیشیدن و نشانه اندیشیدن، خاموشی

است. هرچیزی مرکبی دارد و مرکب خرد، فروتنی است. در نادانی تو، همین بس که بر کاری دست یازی که از آن باز داشته شده‌ای... ».

همین روایت در تحف العقول به عنوان وصیت امام کاظم[ؑ] به هشام، با جایگزینی «العقل» به جای «العقل» آمده است (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۳۸۳؛ مجلسی، ۱: ۱۴۰۴ و ۱۳۶ و ۷۵/ ۳۰۰). با توجه به این که او لاً موضوع، مروی عنہ و راوی، در این دو روایت واحدند، ثانیاً بزرگانی چون صدوق، برقی، طریحی و مجلسی (ابن بابویه، ۱۴۰۰: ۳۰۳؛ برقی، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۷۵؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳/ ۳۹۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۲/ ۴۵۶ و ۶۴/ ۲۰۲)، کافی را «أضبط» کتب روایی شیعه می‌دانند، می‌توان نقل کلینی را نقل به لفظ، و نقل ابن شعبه و مجلسی را نقل به معنا دانست؛ چرا که در کتاب حلیة الأولياء هم، در وصیت لقمان به پرسش، عبارت «مَطْيَّةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُّعُ» آمده است (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۸۷: ۶/ ۶).

این جایگزینی در نقل ابن شعبه و مجلسی، می‌تواند به اعتبار انسان دارای عقل باشد و جایگزین شدن عاقل به عقل، معنای کلام را به هم نمی‌زنند؛ اما از سیاق روایت الکافی بر می‌آید که عقل، مناسب‌تر است؛ زیرا در عبارت پیش از این، امام کاظم[ؑ] اشاره به نصیحتی از لقمان حکیم به فرزندش نموده که دنیا را به دریابی عمیق تشبیه نمود که انسان برای نجات از غرق شدن در آن، باید مجھز به کشتی نجات، یعنی پرهیزگاری گردد که ناخدای این کشتی عقل است: «... قیمه‌ها العقل». و عبارات بعدی نیز، عقل دارد؛ لذا قرائئن موجود در این روایت مفصل، حاکی از این است که ضبط عقل دقیق‌تر و مناسب‌تر است و ضبط عاقل نقل به معناست.

۸. اختلاف در یک نسخه

گاهی اختلاف الفاظ بین احادیث، مربوط به یک کتاب و نسخه است. یعنی دو یا چند روایتی در یک موضوع، از یک مروی عنہ وارد شده است که در واقع، یک روایت‌اند و هنگام ثبت و انتقال در یک نسخه حدیثی، متعدد نقل شده است. طبق این ضابطه، احادیثی داریم که در یک نسخه‌ای از جوامع حدیثی، به چند شکل آمده است. مثلاً طبری در کتاب الدّعاء در باب «الدعاء بتشییت القلب على طاعة الله^{بِكَ}»، دعای معروف (یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک) را با هفت نقل، با اختلاف در الفاظ، از هفت طریق آورده است (ر.ک: طبرانی، ۱۴۱۳:

۳۷۸ - ۳۷۷). دو طریق آن که از شهر بن حوشب به اُم السلمه می‌رسد، اختلاف لفظ بسیار

است. در طریق اول چنین ثبت شده است:

حَدَّثَنَا أَبُو مُسْلِمِ الْكَشْمِيُّ، حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا أَبُو كَعْبٍ صَاحِبُ الْحَرِيرِ الْأَرَدِيُّ،
حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشِبٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى اُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بِالْمَدِينَةِ وَبَيْنَهَا حِجَابٌ
فَسَمِعْتُهَا تَقُولُ كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ يَا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. قَالَ وَمَا مِنْ
آدَمِيٍّ إِلَّا وَقَلْبُهُ يَئِنَّ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا شَاءَ أَرَأَغَهُ وَإِذَا شَاءَ هَدَاهُ»

(همان: ۳۷۷)؛ شهر بن حوشب گفت: خدمت ام السلمه - که خدا از او راضی باشد - رسیدم و

بین ما پرده‌ای بود. و [ابن حوشب گفت: [شنیدم از ایشان که می‌گوید: بیشترین دعای رسول
خدا^{علیه السلام} این بود: «ای دگرگون کننده قلب‌ها، قلبم را بر دین استوار بدار». فرمود: هیچ انسانی
نیست مگر این که قلبش بین دو انگشت از انگشتان رحمان تبارک و تعالی است، وقتی
خواست، منحرفس سازد و وقتی خواست، هدایتش کند].

در طریق دوم از همین دوراوی، این گونه آورده است:

حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، حَدَّثَنَا حَاجَاجُ بْنُ الْمِنْهَالِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ بَهْرَامَ، حَدَّثَنَا
شَهْرُ بْنُ حَوْشِبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ اُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يُكْثِرُ فِي دُعَائِهِ
أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ مُقْلِبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّ الْقُلُوبَ
لَتَسْقَلُ؟ قَالَ نَعَمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْنِ آدَمَ مِنْ يُشَرِّ إِلَّا وَقَلْبُهُ يَئِنَّ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ
تَعَالَى فَإِنْ شَاءَ أَقَامَهُ وَإِنْ شَاءَ أَرَأَغَهُ فَسَأَلَ اللَّهُ رَبَّنَا أَنْ لَا يُزِيقَ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا وَنَسَّالَهُ أَنْ يَهَبَ
لَنَا مِنْ لَدُنْهُ رَحْمَةً إِنَّهُ هُوَ الْوَهَابُ. (همان).

طبرانی طریق دوم را در معجم الكبير، با وجود یکی بودن سند و راوی از رسول خدا^{علیه السلام}، با

زیاده زیر، همراه کرده است:

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَعَلِمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ لِنَفْسِي، قَالَ: «فُولِي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَأَذْهِبْ
غَيْظَ قَلْبِي وَأَجْرِنِي» (طبرانی، الف، ۱۴۱۵ / ۱۷ / ۱۶۲).

این شیوه، منحصر به یک منبع روایی خاص نیست؛ در منابع بسیاری چنین مواردی به
چشم می‌خورد. مثلاً در امالی شیخ مفید، بخشی از خطبه ۴ نهج البلاغ، به دو صورت ثبت
شده است. صورت اول، در مجلس یازدهم - که حبّه حرمنی آن را از امیرالمؤمنین سمع کرده -،

با این سند آمده است:

أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرُ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرِ الْجِعَابِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الْحَبَابِ الْجُمَحِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّهْدِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُمِيلٍ عَنْ حَبَّةَ الْحَرَنِيِّ. قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: «إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدِيرَةً وَالآخِرَةَ قَدْ جَاءَتْ مُقْبِلَةً» (مفید، ۱۴۱۳: ۹۳)؛ همانا در حال پشت سرگذاشتند است و آخرت پیش روست.

صورت دوم، در مجلس بیست و سوم و چهل و یکم کتاب امالی است. با وجود اشتراک در بخش اعظمی از سند و طریق، روایت را متفاوت، ضبط کرده است؛ یعنی این حدیث را با جابه‌جایی و جایگزینی «إِرْتَجَلَتْ» به جای «قد أَقْبَلَتْ» چنین ضبط نموده است:

«... إِرْتَجَلَتِ الْآخِرَةُ مُقْبِلَةً وَ ارْتَحَلَتِ الدُّنْيَا مُدِيرَةً...» (همان: ۲۰۸ و ۳۴۵).

با توجه به تفاوت معنای ماده «ر. ج. ل» و «ر. ح. ل» و معنای این دو در باب مورد نظر، احتمال دارد که از باب تصحیف «ح» به «ج» در واژه «إِرْتَجَلَتْ» چنین صورتی پیدا کرده است؛ زیرا این صورت، تنها در همین منبع دیده می‌شود.

۹. اختلاف در نسخه‌های متعدد

گاهی دو یا چند حدیث با یک موضوع و منقول از یک مروی عنه، در نسخه‌های متعدد به گونه‌های متفاوت از هم نقل شده‌اند. مانند دعای معروف «یا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِی عَلَى دِينِکَ» که در منابع روایی اهل سنت، نقل‌های زیادی وارد شده است. این دعا ضمن این‌که از راویان متعددی نقل شده، از یک راوی نیز چندین نقل وارد شده که دارای اختلاف تعبیر و الفاظ هستند. در این بحث، روایات متعدد از یک راوی در نسخه‌های متعدد را گزارش می‌کنیم:

حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا مَعَاذُ بْنُ مَعَاذٍ، عَنْ أَبِيِّ ابْنِ كَعْبٍ صَاحِبِ الْحَرِيرِ، حَدَّثَنِي شَهْرُبْنُ حُوشَبٌ، قَالَ: قُلْتُ لِأُمِّ سَلَمَةَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ: مَا كَانَ أَكْثَرُ دَعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ؟ قَالَتْ: «كَانَ أَكْثَرُ دُعَائِهِ» (یا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِی عَلَى دِینِکَ). قَالَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّهُ لَيَسَّ آدَمُ إِلَّا وَ قَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصْبَاعِ اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ، قَامَ وَمَنْ شَاءَ أَرَأَغَهُ فَتَلَّا مَعَاذَ: رَبَّنَا لَا تُرِغِّ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (ترمذی، ۱۹۹۸: ۵/۵۳۸)؛... شَهْرُبْنُ حُوشَبٌ گفت: بَهْ أُمَّ سَلَمَهُ گفتم: ای ام المؤمنین! بیشترین دعای پیامبر ﷺ هنگامی که پیش تو

بود، چه بود؟ گفت: بیشترین دعای رسول خدا^{سلام} این بود: «ای دگرگون کننده قلب‌ها! قلبم را بر دینت استوار بدار». [پیامبر] گفت: ای اُم سلمه! هیچ انسانی نیست، مگر این‌که قلبش در دستان خداست. هر کس را بخواهد در راه درست نگه می‌دارد و هر کس را بخواهد گمراه می‌کند. و در ادامه با پناه بردن به خدا، آیه «ربنا لا تُرْغِ قلوبنا بعد إِذْ هَدَيْتَنَا» را تلاوت فرمود.

صورت دیگری از همین نقل، در سنن الترمذی دیده می‌شود:

حَدَّثَنَا مُعاَذُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو كَعْبٍ صَاحِبُ الْحَرِيرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأُمِّ سَلَمَةَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ؟ قَالَ: «قَالَتْ: كَانَ أَكْثَرُ دُعَائِهِ «يَا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ تَبْتَ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». قَالَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّهُ لَيَسَ آدَمِيٌّ إِلَّا وَ قَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ، قَامَ وَمَنْ شَاءَ أَرَأَغَ، فَتَلَّا مَعَاذًا: «رَبَّنَا لَا تُرْغِ قلوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (همانجا); ... گفت: به اُم سلمه گفتم: ای اُم المؤمنین! پیامبر زمانی که نزد شما بود، بیشترین دعای ایشان چه بوده است؟ گفت: [اُم السلمه] گفت: بیشترین دعای پیامبر^{سلام} این بود: «ای دگرگون کننده قلب‌ها، قلبم را بر دینت ثابت بدار». و به من فرمود: «ای اُم سلمه! هیچ آدمی وجود ندارد، مگر این‌که قلبش بین دو انگشت از انگشتان خداست. هر قلبی را که خواست، ثابت می‌دارد و هر قلبی را که بخواهد، منحرف می‌سازد. با پناه بردن به خدا، تلاوت کرد: «رَبَّنَا لَا تُرْغِ قلوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا».

همین نقل در مصنف ابن ابی شیبه با جایه‌جایی و تغییر الفاظ، این‌گونه آمده است:

حَدَّثَنَا مُعاَذُ بْنُ مُعَاذٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو كَعْبٍ صَاحِبُ الْحَرِيرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأُمِّ سَلَمَةَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ؟ قَالَ: قَالَتْ: كَانَ أَكْثَرُ دُعَائِهِ: يَا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ تَبْتَ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَكْثَرُ دُعَائِكَ يَا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ تَبْتَ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ قَالَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ: إِنَّهُ لَيَسَ مِنْ آدَمِيٌّ إِلَّا وَ قَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ مَا شَاءَ أَقَمَ، وَمَا شَاءَ أَرَأَغَ (ابن ابی شیبه، بی‌تا: ۳۷/۱۱).

ذیل این روایت، کوتاه شده و میانه روایت نیز، روشن‌تر گزارش شده است؛ یعنی اُم السلمه از رسول خدا^{سلام} سوال کرده که: چرا شما همیشه این دعا را تکرار می‌کنید؟ حضرت هم به ایشان پاسخ داده است. لذا پرسش و پاسخ در ضمن این روایت دیده می‌شود. به عکس در روایت پیشین، سوال اُم سلمه از پیامبر^{سلام} نیامده، و تنها پاسخ، وارد شده و مخاطب می‌پندارد که ادامه روایت از راوی است؛ اما با توجه به نقل‌هایی که سوال اُم سلمه در آن آمده، روشن

می شود که ادامه روایت، پاسخ پیامبر اکرم ﷺ به سؤال همسرش بوده است. مؤید این سخن، صورت دیگر این روایت است که در مصنف عبدالرازاق از راوی دیگری از ام السلمه، چنین نقل شده است:

أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: يَا مُبَتَّ القُلُوبِ ثَبَّتْ قُلُوبَنَا عَلَى دِينِنَا. فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ السَّلَمَةُ مَا أَكْثَرُ تَقُولُ يَا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ. فَقَالَ النَّبِيُّ: «إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ إِصْبَاعَيْنِ مِنْ أَصْبَاعِ اللَّهِ يُقَلِّبُهَا» (عبدالرازاق، ۱۴۰۳: ۱۴۲/۱۰).

پاسخ حضرت به ام السلمه پاسخی کنایه‌ای است، یعنی قلب‌ها در دست قدرت الهی است و هر آینه امکان دارد که خدا آن را دگرگون سازد. در نقل مسند اسحاق بن راهویه از همین راوی از ام سلمه نیز، این قرائت به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است:-

أَخْبَرَنَا وَكِيعُ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ بَهْرَامَ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبِ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِنَا». ثُمَّ قَرَأَ: «رَبَّنَا لَا تُرْغِبْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (ابن راهویه، ۱۴۱۲: ۴/۱۱۲).

همین روایت از همین راوی، نه به صورت پرسش که به صورت نقلی شنیداری از ام سلمه آمده است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنَا هَاشِمٌ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَهْرِ بْنِ حَوْشَبِ، قَالَ سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ تُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَكْثُرُ فِي دُعَائِهِ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ مُقْلِبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِنَا. قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَسْقَلُ؟ قَالَ: نَعَمْ مَا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مِنْ بَنَى آدَمَ مِنْ بَشَرٍ إِلَّا أَنَّ قَلْبَهُ بَيْنَ إِصْبَاعَيْنِ مِنْ أَصْبَاعِ اللَّهِ، فَإِنْ شَاءَ عَزَّ وَجَلَّ أَقَامَهُ وَإِنْ شَاءَ أَزَاغَهُ. فَنَسَأَلَ اللَّهَ رَبَّنَا لَا يَرْبِغُ قُلُوبَنَا إِذْ هَدَانَا وَنَسَأَلَهُ أَنْ يَهْبِطْ لَنَا مِنْ لَدُنْهُ رَحْمَةً لَنَا إِنَّهُ هُوَ الْوَهَابُ (ابن خزيمة، ۱۴۱۴: ۱، ۱۲۰؛ طبراني، ۱۴۱۳: ۳۷۷).

همین روایت با همین سند، هم با کاستن و هم با اضافاتی در مسند احمد و المعجم الكبير طبرانی، این گونه وارد شده است:

... إِنَّهُ هُوَ الْوَهَابُ، قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُعْلِمُنِي دَعْوَةً أَدْعُو بِهَا لِنَفْسِي. قَالَ: بَلْ قُولِي: اللَّهُمَّ رَبِّ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ إِغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَأَذْهِبْ غَيْظَ قَلْبِي وَأَجِرْنِي مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتْنَ مَا أَحْيَيْتَنا (ابن حنبل، بی‌تا: ۳۰۱/۶)؛ ... چرا که او بسیار بخشنده است. ام السلمه گفت: عرض کردم: یا

رسول الله! دعایی به من تعليم فرما که برای خودم دعا کنم. فرمود: «البته، شما بگو: ای خدا!! ای پروردگار محمد پیامبر! گناهم را بخشای و غیظ را از قلبم پاک کن و به موجب چیزی که ما را زنده نگه داشتی، از بابت [صبر بر] تاریکی های فتنه ها و مشکلات، به من اجر بد». ^{۱۳}

طبرانی همین روایت را با سند دیگری و با تفاوت در الفاظ چنین آورده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ حَسَنِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ يَزِيدِ الصَّدَائِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَمِيعُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبَادِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: يَا مُقْلِبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَىٰ دِينِكَ فَلَا دِينَ إِلَّا دِينُكَ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفْلُوبُ الْعِبَادِ يَبْدِي اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ بَيْنَ إِصْبَاعَيْنِ مِنْ أَصَابَاعِ اللَّهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُقْلِبَ قَلْبَ عَبْدٍ قَبْلَهُ» (طبرانی، الف، ۱۴۱۵: ۵؛ ۲۸۵: ۲۸۵)؛ از اُمِّ السَّلَمَه نقل شده که گفت: شنیدم که رسول خدا می فرمود: «ای دگرگون کننده قلبها! قلبم را بر دین خود استوار دار؛ که هیچ دینی جز دین تو وجود ندارد». عرض کردم: ای رسول خدا! آیا قلب های بندگان به دست خدا هست؟ فرمود: «بله. بین دو انگشت از انگشتان خدا هست. اگر دگرگون کردن قلب بنده ای را اراده نماید، دگرگونش می سازد».

این روایت از نوّاس بن سمعان کلامی نیز، ضمن جایگزینی و پس و پیش کردن، در منابع متعددی وارد شده است (ابن ماجه، بی تا: ۱/۱۳۷؛ طبرانی، ۱۴۱۳: ۳۷۸؛ ابن خزیمه، ۱۴۱۴: ۱۱۹؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۲/۳۱۷؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۳/۲۲۳؛ با عبارتی اضافه «وَ الْمِيزَانَ يَبْدِي الرَّحْمَنُ، يَرْفَعُ أَقْوَامًا وَ يَضْعُ الْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: ابن حنبل، بی تا: ۴/۱۸۴؛ ابن ماجه، بی تا: ۱/۱۳۷؛ بغوی، ۱۴۰۳: ۱/۱۶۶؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۴/۳۲۱؛ طبرانی، الف، ۱۴۰۵: ۱/۳۳۰ و ۳/۱۰۶؛ همو، ۱۴۱۳: ۳۷۸).

۱۰. شاذ بودن

خبر شاذ، یکی از اقسام خبر واحد است که در برابرش خبر مشهور است. مفاد خبر شاذ، هرگاه معارض با مفاد حدیث مشهور باشد، حدیث مشهور مقدم می شود؛ اما اصطلاح شاذ، بنابر گفته سید حسن صدر، در بسیاری از موارد به حدیثی اطلاق می شود که فقهاء به مفاد و محتوای آن عمل نکرده باشند؛ هر چند صحیح و بدون معارض باشد (صدر، بی تا: ۲۲). مانند حدیث: «لَا وَاللَّهِ مَا نَفَصَ مِنْ شَهْرٍ رَمَضَانَ قَطُّ» (طوسی، ۱۳۶۴: ۴/۱۶۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۳/۲۷۵ - ۲۷۸)؛ به خدا قسم ماه رمضان هرگز دچار نقصان (۲۹ روز) نمی شود» که فقهاء

عمل به این خبر را صحیح ندانسته و آن را خبر شاذ می‌دانند، هر چند راوی اش ثقه باشد. گاهی روایت شاذ به روایتی می‌گویند که راوی واحدی دارد. لذا گاهی دو یا چند روایت وارد شده که یک نقل مشهور و دیگری شاذ است. این شاذ بودن هم، چنان‌که می‌تواند به خاطر تغییه باشد، در مواردی، می‌تواند در اثر نقل به معنا باشد. مانند روایت زیر:

... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «الْأُمُّ وَ الابْنَةُ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا»؛ يَعْنِي إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ، ثُمَّ طَلَقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، فَإِنَّهُ إِنْ شَاءَ تَرَوَّجَ أُمَّهَا، وَ إِنْ شَاءَ تَرَوَّجَ ابْنَهَا (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۰/۱۴۳۰)؛ مادر و دختر در ازدواج برابرند، تا زمانی که با مادر آمیزش نشده باشد، یعنی وقتی مردی با زن ازدواج کرد، و قبل از این‌که با او آمیزش کند، طلاقش دهد، اگر خواست می‌تواند با مادر ازدواج کند و اگر خواست می‌تواند با دختر ازدواج کند.

این روایت علاوه بر مخالفت با قرآن و تعارض با دیگر روایات، از نظر شیخ طوسی، از شذوذ نیز برخوردار است (طوسی، ۱۳۶۳: ۳/۱۵۸)؛ زیرا نزدیک به این روایت، روایت اشعری است که در آن آمده است:

... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «الْأُمُّ وَ الابْنَةُ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا. فَإِنَّهُ إِنْ شَاءَ تَرَوَّجَ أُمَّهَا، وَ إِنْ شَاءَ تَرَوَّجَ ابْنَهَا» (اشعری، ۹۹: ۸/۱۴۰).

بخشن میانی روایت پیشین در مقایسه با روایت اشعری، عبارتی اضافه دارد. عبارت «یعنی» إذا تزوج المرأة، ثم طلقها قبل أن يدخل بها، بنابر گفته غفاری صفت در شرح کتاب من لایحضره الفقیه، تفسیری از سوی راوی با نقل به معنای نادرست بوده است (ابن بابویه، ۱۳۶۷: ۵/۵۳).

لذا شاذ بودن، گاهی ثمرة نقل به معنای نادرست بوده و می‌تواند از شاخص‌های نقل به معنا باشد.

نتیجه‌گیری

آنچه موجب اختلاف ثبت حدیث در یک نسخه یا نسخه‌های مختلف حدیثی شده، طرق روایت است. هرچه طریق کمتر باشد، اختلاف الفاظ و گوناگونی آن نیز کمتر است. طرق روایات نشان می‌دهند که غالباً اختلاف الفاظ روایات، از سوی راویان در سلسله سند است، نه

از سوی صاحبان جوامع حديثی. لذا در موارد فراوانی شاخص و ملاک ارزیابی روایات، به سند روایات مربوط می‌شود. بهویژه در مواردی که در سند روایت راوی نقل به معنا کننده باشد. لذا وجود راوی ناقل به معنا در سلسله سند، از شاخص‌های نقل به معناست. در مواردی هم چندین شاخص در تشخیص نقل به معنا بودن روایت، دخیل‌اند. چنین روایاتی از موارد حتمی نقل به معناست. شاخص‌هایی چون: اختلاف در یک نسخه، اختلاف در چندین نسخه، رکاکتی لفظی و معنوی، مخالفت با قرآن و روایات متواتر و شاذ بودن، گاهی نسبت به یک حدیث رخ می‌دهد.





كتابناهه

- قرآن کریم. (۱۳۸۵ ش). ترجمه: سید محمد رضا صفوی. قم: نشر معارف.
۱. ابن أبي شيبة، أبو بکر، (بی تا)، مُصنف ابن أبي شيبة، تحقيق: محمد عوامة، بی جا: بی نا.
 ۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۰۰ ق)، أمالی الصدق، بیروت: اعلمی.
 ۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۷ ش)، کتاب من لا يحضره الفقيه، ترجمه: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق.
 ۴. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳ ق)، کتاب من لا يحضره الفقيه، قم: جماعة المدرسين.
 ۵. ابن حبان، ابو حاتم، (۱۴۱۴ ق)، صحيح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، تحقيق: شعیب الأرنووط، بیروت: الرسالة.
 ۶. ابن حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد، (بی تا)، مسنن الإمام احمد، القاهرة: قرطبة.
 ۷. ابن خزیمه، ابو بکر محمد بن اسحاق، (۱۴۱۴ ق)، کتاب التوحید، تحقيق: عبدالعزیز بن ابراهیم الشهوان، الرياض: مکتبة الرشد.
 ۸. ابن راهویه الحنطلي، اسحاق بن ابراهیم، (۱۴۱۲ ق)، المسند، تحقيق: عبدالغفور بن عبد الحق البلواشی، المدينة المنورة: مکتبة الإیمان.
 ۹. ابن شعبه حرّانی، (۱۴۰۴ ق)، تحف العقول، قم: جامعة المدرسين.
 ۱۰. ابن کثیر القرشی الدمشقی، ابو الفداء اسماعیل بن عمرو، (۱۴۲۰ - ۱۹۹۹)، تفسیر القرآن العظیم، تحقيق: سامی بن محمد سلامہ، بی جا: دار طیبة للنشر والتوزیع.
 ۱۱. ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید، (بی تا)، سنن ابن ماجه، تحقيق و تعلیق: محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دار الفكر.
 ۱۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۰ ق)، لسان العرب، بیروت: دارالفکر.
 ۱۳. أبو خیشمة، زهیر بن حرب، (۱۴۰۳ ق)، العلم، تحقيق: محمد ناصر الدین الالباني، بیروت: المکتب الاسلامی.
 ۱۴. ابو نعیم، احمد بن عبدالله الاصفهانی، (۱۳۸۷ ق)، حلیة الأولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت: دار الكتاب العربي.
 ۱۵. احسانی، ابن ابی جمهور، (بی تا)، عوالی اللآلی، قم: سید الشهداء.
 ۱۶. اشعری، احمد بن محمد بن عیسی، (۱۴۰۸ ق)، النادر للأشعری، قم: مدرسة امام مهدی ع.
 ۱۷. بحرانی، یوسف بن احمد، (۱۴۰۵ ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، تحقيق: محمد تقی مقرم ایروانی و سید عبد الرزاق، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۸. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۰۳ ق)، شرح السنۃ، تحقيق: شعیب الأرنووط و محمد زهیر الشاوش، دمشق و بیروت: المکتب الاسلامی.

١٩. بهبودی، محمدباقر، (١٣٧٨ ش)، علل الحديث، تهران: سنا.
٢٠. پاکچی، احمد، (١٣٩٤ ش)، فقه الحديث مباحث نقل به معنا، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
٢١. ترمذی السلمی، محمد بن عیسی، (بی تا)، الجامع الصحيح سنن الترمذی، تحقیق: احمد محمد شاکر و آخرون، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
٢٢. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، (١٤١١ ق)، المستدرک علی الصحيحین، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية.
٢٣. حرعاملی، محمد بن حسن، (١٤١٢ و ١٤٠٩ ق)، تفصیل وسائل الشیعه، قم: آل البيت (ع).
٢٤. خطیب بغدادی، ابو بکر، (بی تا)، الجامع لأخلاق الروای و آداب الساعم، تحقیق: محمود طحان، الرياض: مکتبة المعارف.
٢٥. خطیب بغدادی، ابو بکر، (١٩٧٤ م)، تقدیم العلم، تحقیق: یوسف العش، بی جا: دار السنة النبویة.
٢٦. دلبری، سید علی، (١٣٨٩ ش)، «آسیب نقل به معنا در احادیث، عوامل و پیامدها»، مجله مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، شماره ٨٤، ص ٥٩ - ٩٢.
٢٧. ذہبی، شمس الدین، (١٤٠٥ ق)، سیراعلام النبلاء، تحقیق: شعیب ارنووت و دیگران، بیروت: الرسالة.
٢٨. رازی، فخر الدین، (١٤٢١ ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار الكتب العلمية.
٢٩. دارمی، ابی محمد، (١٤٠٧ ق)، سنن الدارمی (مسند دارمی)، تحقیق: فواز احمد.
٣٠. شهید ثانی، الشیخ زین الدین بن علی، (١٤٠٩ ق)، منبة المرید، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
٣١. صدر، سید حسن، (بی تا)، نهاية الدراسة في شرح الوجيز للبهائی، تحقیق: شیخ ماجد الغرباوی، قم: نشر المشعر.
٣٢. صدر، محمد باقر، (١٤١٧ ق)، بحوث في علم الأصول، تحقیق: سید محمود هاشمی، قم: الغدیر.
٣٣. طباطبائی، محمد حسین (١٣٩٣)، المیزان، بیروت: الأعلمی.
٣٤. طبرانی، أبو القاسم، (١٤١٣ ق)، الدعاء للطبران، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية.
٣٥. _____ (١٤١٥ ق) (الف)، المعجم الأوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبد المحسن بن ابراهیم الحسینی، القاهرة: دار الحرمين.
٣٦. _____ (١٤١٥ ق) (ب)، المعجم الكبير، تحقیق: حمدی السلفی، الطبعة الثانية، القاهرة: دار النشر.
٣٧. طویلی، محمد بن الحسن، (١٣٦٣ ش)، الإستبصار، تحقیق: حسن موسوی خرسان، تهران: دار الكتب الإسلامية.
٣٨. _____ (١٣٦٤ ش)، تهذیب الأحكام، تحقیق: حسن موسوی خرسان، تهران: دار الكتب الإسلامية.

٣٩. عاملی، محمد بهاء الدين، (١٣٩٦ق)، الوجيزه في علم الدرایة، قم: المكتبة الإسلامية.
٤٠. عبد الرزاق بن همام، أبو بكر، (١٤٠٣ق)، المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، بيروت: المكتب الإسلامي.
٤١. غفاری، على أكبر، (١٤٠٣ش)، تعليقه بـ بحار، بيروت: مؤسسة الوفاء.
٤٢. قاضی النکری، الاحمد، (١٤٢١ق)، دستور العلماء أو جامع العلوم في اصطلاحات الفنون، بيروت: دار الكتب العلمية.
٤٣. قرطی، أبو عبد الله، (١٣٨٤ق)، الجامع لأحكام القرآن، تحقيق: أحمد البردونی و إبراهيم أطفیش، القاهرة: دار الكتب الإسلامية.
٤٤. کلینی، محمد بن یعقوب، (١٤٣٠ق)، الکافی، تحقيق: مركز تحقیقات دار الحديث، به اهتمام: محمد حسین درایتی، قم: دار الحديث.
٤٥. مامقانی، عبدالله، (١٤١١ق)، مقباس الهدایة، تحقيق: محمد رضا مامقانی، قم: آن البيت.
٤٦. مجلسی، محمد باقر، (١٤٠٤ش)، بحار الأنوار، تهران: شرکت طبع بحار الأنوار.
٤٧. مجلسی، محمد تقی، (١٤٠٦ق)، روضة المتّقین فی شرح من لا يحضره الفقيه، تحقيق: حسین موسوی کرماني و علی پناه اشتهرادی، قم: کوشانبور.
٤٨. مدیر شانه‌چی، کاظم، (١٣٨٦ش)، علم الحديث، قم: جامعه مدرسین.
٤٩. مفید، محمد بن محمد، (١٤١٣ش)، أمالی، قم: کنگره شیخ مفید.
٥٠. مهریزی، مهدی، (١٣٧٥ش)، «نقل به معنا»، مجلّة علوم حدیث، ش. ٢.
٥١. نجفی، محمدحسن (١٩٨١م)، جواهر الكلام، تحقيق: محمود قوچانی، تصحیح: سید ابراهیم، بی جا: بی نا.
٥٢. نصیری، علی، (١٣٩٠ش)، روش شناسی نقد حدیث، قم: وحی و خرد.
٥٣. النمری القرطی، أبي عمر، (١٤٢٤ق)، جامع بيان العلم وفضله، تحقيق: أبو عبد الرحمن فواز أحمد زمرلی، بی جا: دار ابن حزم.
٥٤. نوری، میرزا حسین، (١٤٠٨ق)، مستدرک الوسائل، قم: آن البيت.